

گویی تاریخ شفاهی پدیده‌ای است که هم در اعماق تاریخ بشر سابقه دارد و حتی پیش از پیدایش خط و زبان، برای انتقال مفاهیم گوناگون به کار رفته و هم پس از هزاران سال تمدن و پیش‌رفت دوباره سر بر آورده است تا اصالت خود را به رخ مورخان بکشد.

پس از اختراع خبط صوت، اولین مواد تاریخ شفاهی در دست مورخان معاصر قرار گرفت و سرانجام پس از فراز و فرونهای نظری فراوان به عنوان رشته دانشگاهی در عرصه تاریخ تثبیت شد.

اما در ایران معاصر رویکرد متقن و بادوامی نسبت به این مقوله وجود نداشت و حتی پایه‌گذاران تاریخ‌نگاری معاصر ایران مانند اقبال آشتیانی نیز توجه چندانی به این گرایش تاریخ‌نگاری نشان ندادند. اما پیروزی انقلاب اسلامی ارزش خاطره‌های جمعی و فردی را به شدت بالا بود و تاریخ‌نگاری شفاهی ما ایرانیان تحت تأثیر بازتاب‌های این انقلاب رونق گرفت.

به‌هرحال تاریخ‌نگاری در ایران معاصر، اعم از آنچه تحت تأثیر شرق‌شناسی قرار گرفته و آنچه تحت تأثیر مارکسیسم بود و حتی شیوه سنتی تاریخ‌نگاری، همیشه بر روش مونولوگ استوار بود که مزایا و کاستی‌های خود را دارد. شیوه تاریخ شفاهی که بر دیالوگ استوار می‌باشد در حقیقت بسیاری از کاستی‌های روش‌های دیگر را جبران می‌کند و فرصت باز شدن زوایای تاریک تاریخ را بیشتر فراهم می‌نماید. متن زیر حاصل نشست جمعی از صاحبنظران این مقوله است که مجله زمانه تقدیماتی می‌نماید.

آقای رسولی: اصولاً از هر موضوعی که صحبت می‌شود، ابتدا تعریف آن مدنظر قرار می‌گیرد. در تعریفی کلی می‌توان گفت تاریخ شفاهی جیزی جز جمع‌آوری اطلاعات، خاطرات، دیدگاه‌ها و تجربیات شخصی افراد به صورت زبانی و شنیداری از طریق گفت‌و‌گو در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و انتقال این تجربیات به خارج از ایران، فرضی فراهم شد تا اطلاعات تاریخ شفاهی، چه در بعد معرفت‌شناسی و چه از نگاه ایدئولوژیک، بیان کننده نوع جدیدی از تاریخ نیست و ماهیتی جدا از مفهوم تاریخ ندارد، و بیشتر به منزله یکی از روش‌های تاریخ‌نگاری است که با توجه به سرشت بین رشته‌های اش در افزایش فهم انسان‌ها از واقعی و حوادث گذشته سهم بسیاری دارد. این سرشت میان رشته‌های تاریخ شفاهی سبب شده است با تکیه بر سایر رشته‌های علوم، بهویژه روان‌شناسی، مردم‌شناسی، اسطوره‌شناسی و تاریخ‌های محلی، داشت تاریخی در حوزه‌هایی که شواهد و مدارک مستند نادر می‌باشد یا با تمايلات و گرایش‌های یك‌جانبه نوشته شده است بسط و گسترش یابد. گسترش این پدیده،

یعنی تاریخ شفاهی، در مفهوم مدرن آن – کاری به دوره‌های قبل نداریم که ابتدا زبان بر خط مقدم بوده و اینکه قبل از اختراع خط، دستاوردهای بشر از طریق زبانی و شنیداری منتقل می‌شد – پس از اختراع دستگاه ضبط صوت در دهه ۱۹۴۰ بیشتر مورد توجه پژوهشگران علوم انسانی قرار گرفت و در دهه ۱۹۶۰ در اروپا به صورت رشته‌ای دانشگاهی درآمد. قبل از این تاریخ، فکر تأسیس آرشیو شفاهی با تکیه بر اطلاعات شنیداری، بعد از فروپاشی رژیم تزاری به وجود آمده بود. زمانی که صاحبمنسان و افراد وابسته به تزار از روسیه به امریکا و اروپا بناد بردند، به جمع‌آوری خاطرات و اطلاعات آن‌ها بیشتر توجه شد. از دهه ۱۹۶۰ تا حال حاضر تزدیک به چهار دهه است که بر رشته دانشگاهی تاریخ شفاهی تاکید بسیاری می‌شود، بهویژه از زمانی که نظریه‌هایی به میدان آمدند که برای تحقیقات کیفی اهمیت بیشتری قائل شدند؛ یعنی تا پیش از آن، در تاریخ‌نگاری، نظریه‌های پژوهی‌بیستی بیشتر مدنظر قرار می‌گرفت؛ زیرا محققان و متفکران این حوزه در بی‌آن بودند که مسأله کنترلی و پیش‌بینی‌بزیر بودن علوم تجربی را بر عرصه علم تاریخ نیز وارد سازند، از این‌رو در آن نگرش بیشتر به گزارش‌های آماری توجه می‌شد. در حالی که وقتی نظریه‌های پست‌مدرن با هدف هرمونتیکی و بر مبنای تفسیر حوادث مدنظر پژوهشگران قرار گرفت، تاریخ شفاهی به صورت امری جدی مطرح شد. امروز دیگر در تاریخ شفاهی بی‌مورد است که ما بر شاخص‌های کمی تکیه کنیم. بنابراین با توجه به اینکه دو عامل زمان و فضا در مباحث مربوط به تاریخ شفاهی جایگاه خودش را بیشتر باز کرده و در تاریخ‌نگاری مدرن به جای ارائه نگرشی پژوهی‌بیستی، توصیف دقیق رفتارها و شرح روابط در دستور کار قرار می‌گیرد، به این نکته در تاریخ شفاهی بیشتر توجه می‌گردد.

با این حال در ایران، موضوع تاریخ شفاهی، به عنوان یکی از روش‌های مجموعه‌سازی در جمع‌آوری اطلاعات دست اول، به نسبت جایگاه آن در اروپا و امریکا پدیده‌ای متأخر می‌باشد. از یکسو پس از وقوع انقلاب اسلامی و مهاجرت صدها تن از افراد رژیم گذشته به خارج از ایران، فرضی فراهم شد تا اطلاعات تاریخی آن‌ها در خارج از کشور جمع‌آوری شود، و از سوی دیگر در کنار این افراد، نهادهای متعددی در داخل و خارج فراهم شد که هر کدام از آن‌ها با اهداف متفاوت سعی کرده‌اند اطلاعاتی را جمع‌آوری و سرگذشت‌ها را منتشر کنند. البته نمی‌توان این مسأله را انکار کرد که تحقیقات انجام شده در خارج از ایران، تحقیقات داخلی را هم تحت تأثیر خود قرار داده است. به‌هرحال آنچه امروز پس از سه دهه شاهد هستیم تاریخ شفاهی در ایران با همه کاستی‌های خودش و با هر استانداردی، رونق روزافزون پیدا کرده است و نه تنها در داخل، بلکه در خارج از کشور مسیر سرعی را طی می‌کند که اصلاً با سال‌های قبل از انقلاب

**آقای عیوضی: تاریخ شفاهی
به عنوان حوزه‌ای مطالعاتی
که برای تاریخ‌نگار و محقق،
منابع و اطلاعاتی دست
اول، بی‌واسطه و پنهان —
و نه صرفاً اطلاعاتی که از
نخبگان و خاطرات آن‌ها
به دست می‌آید — فراهم
می‌آورد، می‌تواند در حوزه
جامعه‌شناسی تاریخ قلمداد
شود و یک موقع هم می‌تواند
به مردود ساختن نگرش‌ها
و نظریه‌هایی منجر شود که
سال‌های سال در جایگاه
غالب قرار داشته‌اند**

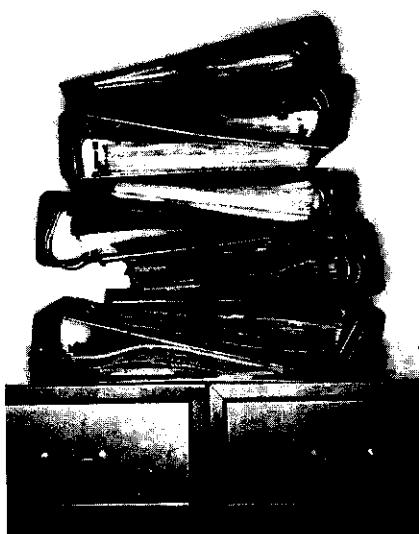
شاخصه تاریخ‌نگاری ما از زمانی تغییر کرد که با اروپا رابطه برقرار کردیم. از این منظر دوره قاجاریه مهم است؛ به این دلیل که برای نخستین بار پادشاه ایران، یعنی ناصرالدین شاه، به خارج از مرزهای کشور سفر می‌کند. تا قبل از این اگر پادشاهان ایران سفر می‌کردند، به عتبات می‌رفتند که درواقع سرزمین فرهنگی جامعه ایران محسوب می‌شد، اما برای نخستین بار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه هر کدام سه بار به اروپا رفتند. می‌دانیم که خود ناصرالدین شاه لزوم تغییر و تحول را در شون اداری جامعه ایران پذیرفته بود؛ یعنی نیاز به این تحول را درک می‌کرد او گاهی اوقات به اتابک می‌گفت: «من این حرف‌هایی را که تو می‌زنی می‌دانم، ولی فعلانی شود به جامعه ایران دست زد، تا زمانی که ما هستیم نباید تغییر و تحولی انجام شود.

اما خصیصه دوم تاریخ‌نگاری ما این است که بیشتر تواریخ ما تا قبل از مشروطه نوعی تواریخ عمومی بوده است. به نظر می‌رسد که طبری پایه‌گذار این نوع از تاریخ در کشور ماست. او خود محدث بود که روایات و اقوال گوناگون را در کتابش، تاریخ طبری، نقل می‌کرد طبری، هر خبری را که شنیده در تاریخ خودش اوردید است. او اخبار خود را از آدم ابوالبشر آغاز نموده، بعد مقداری اسرائیلیات، سلسله‌های اساطیری و اخبار پادشاهان اشکانی را نامنظم نقل کرده است. این روش طبری الگویی برای سایر مورخان بوده است. البته در این میان «تاریخ بیهقی» یک استثنایت بیهقی برای اولین بار در تاریخ‌نگاری از اسناد استفاده کرد؛ چون در دیوان رسائل کار می‌کرد و به استناد دسترسی داشت. همان طور که می‌دانید، در رمان غزنویان رئیس دیوان رسائل، ابونصر مشکان بود و او بیهقی نامه‌هایی را به آتوشاش یا آلتکین انشا می‌کردند که عیناً در «تاریخ بیهقی» آمده است. از این رو برای اولین بار استفاده از

اسلامی قیاس شدنی نیست. برای درک اهمیت تاریخ شفاهی در عرصه تاریخ معاصر ایران و آشنایی با کاستی‌های تاریخ‌نگاری‌مان بهتر است در ابتدای امر وضع تاریخ‌نگاری ایران را در گذشته مرور کنیم. اگر بخواهیم به دوره قبل از معاصر، یعنی به تاریخ‌نگاری قدیم نگاه کنیم، بنده روی دو نکته توجه می‌کنم؛ یکی اینکه تاریخ‌نگاری ما در گذشته تحت تأثیر شاهان نوشته شده است، یعنی شاهنامه‌نویسی در تاریخ ایران در سده‌های میانی وجه غالب تاریخ‌نگاری بوده است. با اینکه اصل موضوع تاریخ بیان سرنوشت ملت‌هاست، در گذشته به ملت‌ها مثل امروز خیلی توجه نمی‌شد. منظور از تاریخ در گذشته، شرح سرگذشت بزرگان بوده است و بس درواقع می‌توان گفت که تاریخ غیررسمی در گذشته معنا نداشته است. اصلی‌ترین خصیصه جامعه ایران در دوره‌های گذشته استبداد بود و از این نظر مقایسه مورخان ایرانی با اروپایی قیاس مع‌الفارق است؛ چون اوضاع اروپا، حتی در قرون وسطی، با آنچه در ایران بود کاملاً تفاوت داشت. نوع حکومت آنچه آن‌قدر بسته و استبدادی نبود. در اروپا انگلیسیون وجود داشت، ولی دونوتهاي اروپایی به اندازه دولتهایی که در مشرق‌زمین حکومت می‌کردند اقتدار نداشتند. از این رو فکر، اندیشه و زبان در آنجا تا حدودی آزادتر از جامعه ما بود و اگر افراد شرایط اجتماعی جامعه خود را نامناسب می‌دیدند می‌توانستند از کشور فرار کنند. فرار و لتر از فرانسه معروف است. او پس از فرار، به دعوت کاترین به رویه رفت، با این حال در آنجا نیز می‌توانست انتقادات خود را نسبت به ساختار سیاسی آن جامعه مطرح کند. این در حالی بود که فضای حاکم بر جامعه ما چنین اجازه‌ای را به افراد نمی‌داد. در صورت فرار افراد از ایران هم، آن‌ها می‌توانستند به عربستان یا مصر روند که وضعیتی بهتر از اوضاع ایران نداشتند. بزرگانی مثل خیام و حافظ تکفیر شدند. حافظ به سبب بیت شعری که گفته بود:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
و اگر از پس امروز بود فردایی
تکفیر شد. از این رو وی به زین‌الدین ابوعکر تایبادی متول شد و او به حافظ گفت که نقل کفر، کفر نیست، بنابراین یک بیت شعر ماقبل این بیت فرار بد منتها از زبان فرد دیگری، و حافظ این بیت را اضافه کرد:

این حديث چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت
بر در میکندهای با دف و نی ترنسائی
بدین معنا که یک فرد مسیحی این حرف را
گفته است. ملاصدرا هم تکفیر شد. از دوران صفویه
وقفنامه‌هایی باقی مانده که در آن‌ها تأکید شده است
که فردی که به این مدرسه و حوزه وارد می‌شود حق
نادرد فلسفه بخواند. این‌ها همه نشان‌دهنده این است
که ما تا زمانی که خودمان بودیم، حرکتی نکردیم
و تا دوره مشروطه وضعیت ما به همین صورت بود.



داستان نمروزه، شداد و حضرت ابراهیم(ع) – که تازه آن‌ها هم از تورات به ما رسیده است – اطلاع چندانی نمی‌دانستیم.

نوع دیگری از تاریخ‌نگاری معاصر ایران بر عمدۀ کردن جایگاه دولت‌های خارجی، بهویژه دولت انگلستان، در تحولات ایران مبنی است. این نگرش بعد از جنگ‌های ایران و روس شدت پیدا کرد و حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم ادامه یافت. جالب است که شاه و خانواده او و بسیاری از صاحبمنصبان رژیم گذشته، به غلط یا درست، فروپاشی نظام گذشته را ناشی از توطئه قدرت‌های جهانی می‌دانند. البته در مورد دست داشتن شبکه‌های جاسوسی در تحولات و حتی کودتاها تاریخ ایران و سایر کشورهای جهان سوم – با توجه به اختلافات مقام ارشد این سازمان‌ها – شکی ندارم، اما این که مساله را دست‌های پنهان و آشکار دولت‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی بیگانه را رقم‌زننده مقدرات جامعه و دولت‌ها در ایران بنانیم و با دست گذاشتن بر نقشه‌های از پیش تعیین شده، رخدادها را تحلیل کنیم، در خور تأمل می‌شود. طبق این نظر باید گفت که رژیم پیشین از صدر تا ذیل ساخته و پرداخته بیگانه بود و صرفاً به مبالغه آلت فعل محض آن‌ها عمل کرده است. این نگاه در آثار خان‌ملک ساسانی خلی پررنگ است. در دوران ما بسیاری از افراد این نظر را دارند، حتی عده‌ای کار را به افراط کشانده و برآن‌اند در دورهٔ صفویه که مشکل اروپایی‌ها مسألهٔ شرق بود، آن‌ها ما را تحریک کردنده باید دولت عثمانی بجنگیم تا توجه عثمانی بر مرزهای شرقی قلمرو اش متصرف گردد و از گسترش ارضی در جانب غربی قلمرو اش غافل ماند و بدین صورت اروپایی‌ها نفس راحتی بکشند. این عده حتی بعضی از تجار اروپایی را که برای تجارت به ایران آمده بودند به جاسوسی متهم می‌کنند...

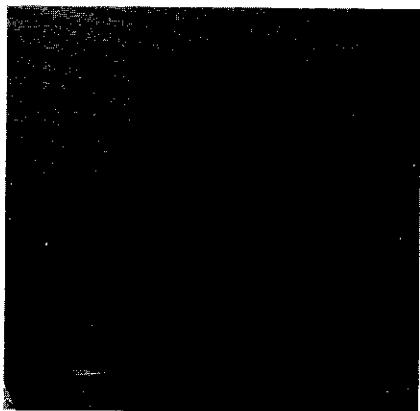
از نگرش‌های دیگر مهم در عرصهٔ تاریخ‌نگاری معاصر، نگرش مارکسیستی است. بندۀ دربارهٔ تاریخ‌نگاری مارکسیستی در یک صد سال گذشته در ایران این نکته را درک کرده‌ام که مارکسیسم و حتی لنینیسم در ایران همیشه از منظر استالین مطرح شده است؛ زیرا گروه‌ها و احزاب چپ ایرانی در جامعهٔ ما زمانی شکل گرفتند که استالین بر سر کار بود. در ایران هیچ اثر مستقل از انقلاب روسیه در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی وجود نداشت و تاریخ‌نگاری‌های مبتنی بر افکار مارکسیستی در کشور همگی دستاوردهای انتیتو مارکسیسم لنینیسم سوری بود. حتی لنین و آثار او در پرتو آثار استالینیستی معرفی شد و تحقیقات و تأثیراتی که ایرانی‌ها در باب لنین انجام دادند باز به شدت تحت تاثیر نگاه استالین بود. مارکسیسمی که در ایران شناخته شد اصل‌قرار بود کاربرد جدی در مناقشات سیاسی داشته باشد و شما می‌بینید که این کارکرد جدی چنان دماری از تفکر و اندیشه درآورد که حالا سال‌های سال باید بنشینیم و

باشد توجه می‌کردیم، بنابراین توجه کیفی به اوضاع حکومت را به رانکه نسبت می‌دهند که به نوعی توانسته است از مباحث اخلاقی فاصله بگیرد و مورخ را از این گونه دستورالعمل‌ها پرهیز بدهد. در تاریخ‌نگاری معاصر اروپا، راهی که رانکه رفت ادامه یافت، اما در ایران بعد از مرحوم اقبال، تقریباً روش‌های تاریخ‌نگاری در حوزه‌های دانشگاهی ما چندان تفاوتی نکرده و در همان سطح اقبال متوقف مانده است.

گذشته از اقبال، تاریخ‌نگاری ما در طی یکصد سال گذشته که به تقلید از اروپایی‌ها انجام شده، متاثر از چند نحله بوده است: یکی تاریخ‌نگاری مبتنی بر نگرش مستشرقین و تحقیقاتی است که خاورشناس‌ها طی یکی دو قرن گذشته در ایران انجام داده‌اند. ضمن اینکه همه آن‌ها یک دست نیستند و قضایت درباره آن‌ها نیاید به یک شکل باشد. شخصاً باورم این است که این آثار باید به دقت و با تأمل بررسی شود، متأسفانه در بینش و آثار گروهی از این مستشرقین نوعی ذات‌نگاری دیده می‌شود، به طوری که غرب را با یک ذات – سویه – و مشرق‌زمین را با یک ذات – ایله – یعنی مفعول درنظر گرفتند و همین سبب شده است که نوعی نگرش یکسوس‌گرانیه در تاریخ‌نگاری آن‌ها وجود داشته باشد. به نظر من عدمی از نویسنده‌گان ما متاثر از این نگاه هستند و این نگاه در آثار آن‌ها دیده می‌شود. البته بوده‌اند کسانی که طبق منافع، اهداف، و خواسته‌خودشان تحقیقات تاریخی را دریابی‌نو و آثار گوستاولوبین و افرادی که نوعاً نسبت به توده‌ها نگاه منفی دارند بیشتر دیده می‌شود. به عکس ولتر – گرچه خودش تاریخ‌نویس دربار لویی پانزدهم بود و در رواج تاریخ‌نگاری از این نگاه در نویشته‌های گویینو و آثار گوستاولوبین و افرادی که نوعاً نسبت به به‌هرحال عده‌ای متاثر از گوستاولوبین همیشه این نظر را رواج داده‌اند که غیر از غرب و یونان، هیچ اندیشه و تفکری در دنیا وجود نداشته است و همواره کوشیده‌اند که این فکر را الفا کنند که جوامع غیر اروپایی هیچ‌اند و این نوع نگاه تا حدودی در بعضی از نویشته‌هایشان دیده می‌شود. بنابراین تمام آثار خاورشناشان یک دست نیست و باید همه آن‌ها را از جنبهٔ استعماری نگاه کرد. اروپایی‌ها کتبیه‌های تحت جمشید و حدود سی هزار لوح به زبان یالامی را خواندند، به نظر من این اقدامات همه مطابق اصول علمی انجام شده و نه تنها جنبهٔ استعماری نداشته، بلکه مؤید این امر است که ایرانی‌ها به تاریخ و تاریخ‌نگاری توجه بسیاری می‌کردند. به‌هرحال باید پیزدیریم که تحقیقات امروزی ما بر پایه تحقیقات بسیاری از خاورشناشانی است که آمدند و تاریخ قدیم ما را با تکیه بر باستان‌شناسی و علومی که داشتند برای ما بیشتر توضیح دادند. اگر تحقیقات اروپایی نبود، ما امروز از تاریخ مصر جز داستان فرعون و داستان یوسف(ع) و زیخا شاید اطلاع دیگری نمی‌دانستیم، اگر تحقیقات آن‌ها تبود، از تاریخ بالل جز

استاد مکتوب در تاریخ‌نگاری را در «تاریخ بیهقی» می‌توان مشاهده کرد. تاریخ‌نگاری رسیدادلین فضل‌الله در «جامع التواریخ» را نوعی ذیل نویسی می‌دانیم؛ یعنی هدف او نوشتن چیز دیگری بوده، اما به تقلید از طبری، تاریخ‌نگاری خود را از آدم شروع کرده و تا دورهٔ خود ادامه داده است.

به هر حال این شیوهٔ نگارش تاریخ تا یکصد سال پیش در ایران ادامه یافت تا اینکه تحقیقات تاریخ‌نگاری به تقلید از اروپایی‌ها، در ایران هم رواج یافت. قبل از این دوره تنها مورخی که تا حدودی به روش‌های تحقیق تاریخ‌نگاری توجه کرد اعتماد‌السلطنه بود. اعتماد‌السلطنه چهار سال به همراه امیرنظام گروسی به پاریس رفت و در آنجا با روش‌های جدید تحقیق در تاریخ و جغرافیا آشنا شد. او مدتها عضو انجمن جغرافیایی پاریس بود، و مدتی هم به عضویت انجمن‌های آسیایی انگلستان و روسیه درآمد. اعتماد‌السلطنه وزیر اطلاعات ناصرالدین‌شاه بود و البته به جغرافی بیش از تاریخ توجه می‌کرد. او



وضعیت تاریخ‌نگاری ایران را تا حدودی تغییر داد، به خصوص که «نامه دانشوران» را بعد از اعتماد‌السلطنه در ایران راهاندازی کرد و برای اولین بار یک کار جمعی انجام داد.

از اعتماد‌السلطنه که بگذریم پایه‌گذار تاریخ‌نگاری معاصر تقریباً مرحوم عباس اقبال آشیانی است که در سال ۱۳۰۴ به سمت منشی هیأتی نظامی به پاریس رفت و در آنجا از دانشگاه سورین در رشتهٔ ادبیات مدرک لیسانس گرفت. وی در مدت اقامت در ترکیه و ایتالیا با سبک‌های مختلف تحقیق آشنا شد. البته گفته می‌شود که عباس اقبال متاثر از فون رانکه، محقق و مورخ آلمانی، بود که در اروپا عده‌ای او را بنیان‌گذار علم جدید می‌دانند. این مطلب را من در یکی از نشریات «خواندنیها» یا «یغما» خوانده‌ام، اما به نظرم چون رانکه در سال ۱۸۸۶ فوت شده نمی‌توانسته است استاد اقبال باشد. رانکه گفته است: «وظیفه مورخ این است که چگونگی اوضاع گذشته توجه بسیاری می‌کند. چون ما همیشه به ساخت و چگونگی و اعمال قدرت توجه نداشتمیم و به اینکه چه کسی باید قدرت داشته

آقای رسولی: وقتی شما با افرادی صحبت کنید که شرایط و فضای مثلاً دوره‌ای را خوب می‌شناسند و پیش و پس سندی را که فلان مأمور سواک تنظیم کرده است می‌دانند، می‌توانند به شما بگویند کسی که آن سند را نوشته با چه منظور و نیتی این کار را کرده است.

رغبت نداشتند، اما حالا با تغییر فضا و سرنگونی رژیم پهلوی، شرایطی به وجود آمده است که آن‌ها می‌توانند حرف‌هایشان را بزنند. از سوی دیگر تاکنون سند و مدرک در حیطه دولتها و نهادهای وابسته به دولت و حکومت است، اما در حال حاضر با وجود تاریخ شفاهی و با تکیه بر ماهیت یا سرشت میان رشته‌ای آن می‌توان به سراغ مردم رفت و با رجال در سطح مختلف مدیریت گفت‌وگو کرد و از طریق این گفت‌وگوها به استاد جدیدی دست یافت. درواقع با تاریخ شفاهی می‌توان اطلاعات اینبوی را فراهم ساخت. البته در جامعه‌ما فعالیت در حوزه تاریخ شفاهی بیشتر بر جمع اوری خاطرات سیاسی تمرکز یافته و در سایر حوزه‌ها فعالیت چندانی نشده است. بالین حال حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تا حدودی توانسته است با رده‌های میانی مصاحبه‌هایی بکند که به نظر من، شایسته تقدیر است، ولی افراد و نهادهای دیگر این کار را نکرده‌اند.

از دیگر کارکردهای تاریخ شفاهی این است که مصاحبه — در صورتی که فعل باشد — می‌تواند

راجع به این موضوع بنویسیم. مانس اشپربر در سال ۱۹۳۷ کتابی نوشت به نام «در نقد و تحلیل جاریت» که بنده اخیراً آن را مطالعه کرده‌ام. این کتاب فوق العاده تکان‌دهنده است، و با مطالعه آن متوجه می‌شویم در زمانی که آقای ارایی و گروه ۵۳ نفر در زندان راشاه بودند، مارکسیست‌های اروپایی چقدر از فضای اختناق مارکسیسم روسی رنج می‌کشیدند و در عذاب و فشار به سر می‌برند. متاسفانه مارکسیست‌های ایرانی هیچ کدام درک درستی حتی از مارکسیسم اروپایی نداشتند. به هر صورت هیچ یک از محله‌ها و مکتب‌های تاریخ‌نگاری که عرض کردم به دلیل اینکه خودنوشته و منلوگ بودند، حتی اگر از اعراض سیاسی آن‌ها بگذریم، فقط به بعدی خاص و محدود از رخدادها و گزاره‌های تاریخی توجه کرده‌اند و نتوانستند از دامنه برد و اعتبار تاریخی وسیعی بهره‌مند شوند. هر کدام از آن‌ها فقط بخشی از واقعیت را منعکس می‌کردد و بعد هم سعی می‌کردد با تعمیم آن وجه خاص بر سایر وجوده تأثیرگذار بر واقعیت، به اصطلاح که واقعیت را کشف کنند. نارسایی رویکردهای تاریخ‌نگاری در ارائه تصویری مطابق واقع از ایران طی یکصد سال گذشته همراه داوری‌های جاهلانه و بعض اغفالگرانه عده‌ای از نویسندهای داخلی و خارجی، ما را مجبور می‌کند تا به روش‌های دیگری از جمله تاریخ شفاهی توجه کنیم. پرسش اصلی این است که تاریخ شفاهی، با توجه به محله‌های تاریخ‌نگاری که گفتم، چه کارکردهایی دارد؟ به نظر می‌اید که اگر تاریخ شفاهی با استانداردهای مورد قبول و صحیح بتواند به گونه‌ای فعال عمل کند چند کارکرد دارد که ما در تاریخ‌نگاری‌های رسمی، از هر نوع، کمتر می‌بینیم. توجه داشته باشیم که تمام کتب و منابع تاریخی ما به نوعی منلوگ نوشته شده‌اند؛ شما در تاریخ‌نگاری شفاهی برای اولین بار می‌بینید که دیالوگ بر پژوهش تاریخی حاکم می‌گردد. من گفتم که تاریخ شفاهی تعریفی مستقل از مفهوم اصلی تاریخ نداد و نوعی روش است، اما همین روش چون بر دیالوگ متکی می‌باشد بسیار کارگشاست. در دیالوگ و تاریخ شفاهی نقد و بررسی از همان ابتدای گفت‌وگو وجود دارد، و در آن نوعی شناخت شهودی و حضوری به دست می‌اید. منظورم از تاریخ شفاهی نوعی دیالوگ، مصاحبه و گفت‌وگویی دوطرفه براساس یکی بگو، یکی بشنو است. اگر این دیالوگ در بحث برقرار باشد شما از ابتدای مصاحبه بدون هیچ مقدمه‌پردازی در حق مطلب هستید.

نکته دیگر در موضوع کارکرد تاریخ شفاهی، تمرکز زدایی در تاریخ‌نگاری است، برای اینکه فرست برابری را برای دیگران فراهم می‌کند؛ کسانی که تا دیروز در حاشیه بودند و کتاب نمی‌نوشتند یا نمی‌توانستند بنویسند؛ چون بالآخر خصیصه جامعه ایران در گذشته حاکمیت استبداد بوده است، و از اینکه بگذریم بسیاری از افراد در گذشته اصلاً به نوشتن

حدسیات و عوامل پنهان شده واقعیت و رخدادها را کشف و آشکار کند، در گفت‌وگو این امر حاصل می‌شود، حتی اگر افراد به طور بداهی صحبت کنند، می‌توانند این عوامل پنهانی در رخدادها را به ما بفهمانند. عده‌ای اصرار دارند که سند حجت دارد و در اصلت آن نمی‌شود شک کرد. این حرف چندان عالمانه نیست؛ برای اینکه وقتی شما با افرادی صحبت کنید که شرایط و فضای مثلاً دوره‌ای را خوب می‌شناسند و پیش و پس سندی می‌دانند، می‌توانند به شما بگویند کسی که آن سند را نوشته با چه منظور و نیتی این کار را کرده است. من براساس تجربیات خودم می‌گویم که ممکن است بعضی از اسناد مکتوب هم نادرست و از روی اعراض خاصی نوشته شده باشند، بنابراین هر سندی برای ما وحی منزل نیست، هرچند که از اسناد نکات بسیاری به دست می‌اید.

بنابراین نکته دیگری که در تاریخ شفاهی حائز

اهمیت است امور پشت برد و ورای اسناد و مدارک



**آقای بیگدلی: ماهیت نظام قبلی ما استبدادی بوده است؛
یعنی هیچ کس نتوانسته بود حرف بزنند، سندی را به کسی منتقال دهد. حتی در وزارت خارجه هم سند نیست و این یکی از کارهای اشتباه نظام قبلی بود که جامعه و ما را به فقر ملموس و آزاردهنده تاریخی دچار کرد**

**آقای کمری: مورخ شفاهی با یک سند سر و کار دارد که این سند به جای اینکه مکتوب باشد گویاست، به جای اینکه مطلب نوشته شده باشد و پایش مهر خورد
باشد، به زبان گفتار دارد مطلب را می‌گوید و این امکان اتفاقاً فراهم می‌آید که مورخ محقق از این سند پرسد چرا، چگونه به چه طریق؟**

مکتوب است که تا حدود زیادی آشکار می‌شود. نکته مهمتری که در مبالغه و اسناد مکتوب کمتر وجود دارد، توجه به احساسات، عواطف و خصوصیات روانی انسان هاست. حفظ لحن شخص در تاریخ شفاهی هم اهمیت دارد، مثلاً مرحوم دکتر خانلری یا دکتر محمود به‌آذین در گفتگویی که با ایشان شده است با لهجه خاص مازندرانی خودشان حرف می‌زند که شاید صد سال دیگر، در صورتی که نوار گفتگو و حفظ شود، می‌توان لهجه محلی منطقه‌ای از ایران را هم از همین طریق به نسل‌های آینده شناساند. تاریخ شفاهی می‌تواند احساسات، عواطف و خصوصیات روانی انسان‌ها و در نتیجه علل واقعی اعمال آن‌ها را بهتر روشن کند. در تاریخ شفاهی اگر مصاحبه‌کننده حر斐ای و تعلیم دیده باشد، می‌تواند نحوه گفتگو را طوری هدایت کند که شخص مصاحبه شونده اتفاقاتی را که سال‌ها به خاطرش نرسیده است به هنگام پرسش به راحتی به یاد بیاورد. کسانی که کار تاریخ شفاهی کرده‌اند این معنی را بهتر می‌توانند درک کنند. اگر ارتباط منطقی، یعنی منطق ارتباط در یک گفتگو، رعایت شده باشد، می‌توان سپیاری از خاطرات پنهان شخص را که در شرایط عادی بدست نمی‌آمد بدست آورد.

آقای بیگدلی: در بین شیوه‌های تاریخ‌نگاری متداول در تاریخ ماء متأسفانه در بخش عمده زمان تاریخ‌نگاری شخصیت‌پرستی بر دیگر شیوه‌ها غالب بوده است. در محافل تاریخی ما هنوز هم این پرسش مطرح می‌شود که قهرمانان تاریخ را می‌سازند یا قهرمانان ساز است، و این سوال بسیار بی‌ربط است. بنابراین اگر این سوال بی‌ربط باشد، طبیعاً کیش شخصیت‌پرستی در تبیین تاریخ هم غلط و ناصحیح خواهد بود. شاید «تاریخ طبری»، «تاریخ بیهقی» و «جامع التواریخ»، در این زمینه از دیگر آثار تاریخی بهتر باشند از آن جهت که نگاه عمومی به تاریخ دارند. البته در آن‌ها هم باز نگاه به تخت و تاج و به بالای هرم اجتماعی است و مبتنی بر نگرش و فهم سلطان و شخصیت اوست. قهرمان تاریخ را نمی‌سازد، من عرض می‌کنم که این تفکر غلط است، به این دلیل که قهرمان پدیدآمده از شرایط اجتماعی است. معتقدم که قهرمان از درون زیوروشدن اجتماع به وجود می‌آید، متنها قهرمان نبوغی دارد که دیگران آن را ندارند. شرایط اجتماعی بعد از انقلاب فرانسه، ناپلئون را به وجود آورد و شرایط بعد از انقلاب مشروطه ضرورتاً رضاشاه را.

این مطلب هم که آقای رسولی فرمودند به تاریخ‌نگاری اسلامی اشاره‌ای کرده‌اند و در حقیقت درصد این بودند که به این تبیه برستند که ما آنچه از گذشته داریم تاریخ‌نگاری‌های عمومی است که طبری پایه‌گذار آن بوده است. اما واقعیت مساله چیز دیگری است؛ و در تاریخ و تمدن اسلامی با انواع تاریخ‌ها و مکتب‌های تاریخ‌نگاری اسلامی رو به رو می‌شویم، مثل: تاریخ‌نگاری محلی،

علم قضايا باید بررسی شود. در تاریخ‌نگاری ابتدا باید معرفت‌شناسی انسان تغییر کند، آن معرفت‌شناسی قبلی که شخصیت‌پرستی بوده است دیگر به کار نمی‌آید. حداقل باید پیذیریم که آن شیوه اقبال دیگر به درد ما نمی‌خورد. اینکه شخصیتها را بزرگ کنیم تفکر نادرستی است. رانکه و فردیک دو تن از بنیان‌گذاران مکتب تاریخی آلمان هستند. مکتب تاریخی آلمان هدف دارد، استراتژی دارد و منشأ آن را می‌توان در گذشته‌های آلمان جستجو کرد، اینکه آن‌ها خواسته‌اند قوم‌زمن را بر جهان حاکم کنند.

در مورد تاریخ شفاهی باید عرض کنم که بنده با همه فرمایشات آقای رسولی موافق نیستم اینکه ایشان می‌فرمایند تاریخ شفاهی مدرن ایران از زمانی شروع شد که پناهندگان ایرانی به فرانسه رفتند. جمله ایشان درین باره همان جمله‌ای است که آقای لاجوردی گفته‌اند بدین‌ضمن مضمون که استادش در دانشگاه در هاروارد به او گفت که بیا همان کاری را انجام بده که عده‌ای بعد از فرار مقامات روس پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ انجام دادند. تا آنجا که من به خاطر دارم فرار این‌عدد به فرانسه مربوط به فروپاشی نظام سلطنتی نیست. علم توجه به تاریخ‌نگاری شفاهی این است که ماهیت نظام قبلی ما استبدادی بوده است؛ یعنی هیچ کس نتوانسته بود حرف بزنند، سندی را به کسی انتقال دهد. حتی در وزارت خارجه هم سند نیست و این یکی از کارهای اشتباه تاریخ‌نگاری متدالوی است. به همین دلیل تاریخ ما به سمت ستایشگرانی حرکت کرده است. تاریخ شفاهی همه انتظارات ما را پاسخ نمی‌دهد، اگر ما به سمت تاریخ شفاهی می‌رویم دلیل بر حقانیت تاریخ شفاهی نیست، خاطرات دکتر امینی را بخوانید یک مشت خزب‌علات است و از اول تا آخر ستایش از خود. دو حادثه مهم تاریخی ایران طی دوره ۲۲ ساله زمامداری و زندگی سیاسی وی رخ داده که عبارت است از قضیه کنسرسیوم و اصطلاحات ارضی است. او در قضیه کنسرسیوم از خود ستایش می‌کند و این نمی‌تواند مستند و منطقی باشد. بنابراین باید به این نکته توجه کرد که تاریخ شفاهی به همه انتظارات ما پاسخ نمی‌دهد، و به علاوه نمی‌تواند مستند بر سند عقلی باشد. به نظر بنده تاریخ شفاهی و کسانی که در این عرصه خاطرات خود را بازگو کرده اغلب در بی‌ستایش از خود و تکذیب دیگران بوده‌اند.

آقای سپههری: در مطالب مقدماتی که جناب آقای دکتر رسولی فرمودند به تاریخ‌نگاری اسلامی اشاره‌ای کرده‌اند و در حقیقت درصد این بودند که به این تبیه برستند که ما آنچه از گذشته داریم تاریخ‌نگاری‌های عمومی است که طبری پایه‌گذار آن بوده است. اما واقعیت مساله چیز دیگری است؛ و در تاریخ و تمدن اسلامی با انواع تاریخ‌ها و مکتب‌های تاریخ‌نگاری اسلامی رو به رو می‌شویم، مثل: تاریخ‌نگاری محلی،

تاریخ شفاهی به سبب ناگزیری است. اگر ما به مدلول تاریخ شفاهی برسیم، می‌بینیم آنچه بدست می‌آید در تاریخ غیرشفاهی ناممکن است؛ یعنی اگر همه مدارک را جلوی خودمان بگذاریم، بسیاری از حوادث تاریخی را نمی‌توانیم بفهمیم یا به درستی شناساییم، به علتی که فرمودند؛ یعنی آن نظام استبدادی و رسمی که ما در تاریخ شفاهی نیستیم؛ چراکه درخصوص تاریخ کتبی نارسانی یا نادرست‌گویی وجود دارد دلیل بر بی‌کفایتی تاریخ شفاهی نیست؛ چراکه درخصوص تاریخ کتبی هم ممکن است اظهارنظرهای نادرست در اسناد وجود داشته باشد. به همین دلیل هم در تاریخ کتبی و رسمی نقد و پالایش و سندشناسی کار بسیار مهمی است. این را مؤکتاً عرض می‌کنم بسیاری از فعالیت‌های صورت گرفته و آثار چاپ شده که نام تاریخ شفاهی به آنها داده شده است، خاطرات شفاهی هستند، نه تاریخ شفاهی. تاریخ موضوع محور است و خاطره شخص محور. درباره تفاوت این دو جای بحث فروان وجود دارد. البته من تاریخ‌نگاری شفاهی را معارض و مقابل تاریخ‌نگاری غیرشفاهی نمی‌دانم. بنابراین در تاریخ کتبی هم ما با نقد اسناد و مدارک کار داریم، ما نمی‌توانیم کار اقای لاجوردی را تماماً تاریخ شفاهی بدانیم، کاری

اقای خسرویگی: اگر تاریخ شفاهی را براساسی که اقای رسولی در ابتدای سخنان خود فرمودند، جمع‌آوری خاطرات و سخنان افراد به صورت شنیداری و انتقال این تجربیات به نسل آینده بدانیم، تمام تاریخ

تاریخ شفاهی فقط رویکرد و روش نیست؛ به حیث معرفت‌شناسی خود تاریخ شفاهی وضع مستقلی از خودش دارد که ورود به آن کار را یک مقداری مفصل می‌کند و طرح آن شاید زمان بسیاری بطلبد. اینکه در متن بعضی از کتاب‌هایی که نام تاریخ شفاهی دارند نارسانی یا نادرست‌گویی وجود دارد دلیل بر بی‌کفایتی تاریخ شفاهی نیست؛ چراکه درخصوص تاریخ کتبی هم ممکن است اظهارنظرهای نادرست در اسناد وجود داشته باشد. به همین دلیل هم در تاریخ کتبی و رسمی نقد و پالایش و سندشناسی کار بسیار مهمی است. این را مؤکتاً عرض می‌کنم بسیاری از فعالیت‌های صورت گرفته و آثار چاپ شده که نام تاریخ شفاهی به آنها داده شده است، خاطرات شفاهی هستند، نه تاریخ شفاهی. تاریخ موضوع محور است و خاطره شخص محور. درباره تفاوت این دو جای بحث فروان وجود دارد. البته من تاریخ‌نگاری شفاهی را معارض و مقابل تاریخ‌نگاری غیرشفاهی نمی‌دانم. بنابراین در تاریخ کتبی هم ما با نقد اسناد و مدارک کار داریم، ما نمی‌توانیم کار اقای لاجوردی را تماماً تاریخ شفاهی بدانیم، کاری

دوستانی و...، البته همان طور که ایشان گفتند، «تاریخ بیهقی» در نمونه خودش شیوه‌ای استثنایی است. نکته دوم این است که اگر تاریخ شفاهی را صرفاً براساس ضبط‌صوت و ضبط کردن گفت و گو بر روی نوار بدانیم، همان طوری است که مستفاد نداشت، اما اگر تاریخ شفاهی شنیدن اخبار از افراد شاهد حوادث باش، بخش اندوهی از متون تاریخی، به ویژه تاریخ طبری، باز مستند به همین شنیده‌های است و مثلاً حداثه عاشورا را از زبان راویان متفاوتی نقل کرده و اصلاً منبع آن شفاهی است و سندی کتنی در آن نمی‌بینیم. باید به این دو نکته در بررسی‌هایی که انجام می‌شود توجه گردد.

خانم احمدی: آقای دکتر بیگدلی فرمودند که در تاریخ شفاهی مبین خیلی مطرح می‌شود، اما این مسأله در تاریخ غیرشفاهی مان هم نمود دارد و اصولاً هرجایی که صحبت از خود فرد به میان می‌آید مبین هم بروز می‌باشد. درواقع این مسأله هم در تاریخ مکتوب ما وجود دارد و هم در تاریخ شفاهی. مسأله دیگر سانسور است، اما نه سانسوری که از بیرون توسط دستگاه حاکمه بخواهد تحمیل شود، بلکه سانسوری است که فرد بر گفته‌ها یا نوشته‌های خود اعمال می‌کند. در تاریخ شفاهی هم بی‌شک بسیار با این قضیه درگیر هستیم و مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده در حین گفت و گو بسیاری از پرسش‌ها (در مورد مصاحبه‌گر) و پاسخ‌ها (در مورد مصاحبه‌شونده) را سانسور می‌کنند.

اقای کمری: بسم الله الرحمن الرحيم. یکی دو نکته در باب نقد تاریخ شفاهی مطرح شد. من فکر می‌کنم پیشتر به این مسائل در مقاله‌های چاپ شده درباره تاریخ شفاهی و هم در نشستهای برگزارشده در دانشگاه اصفهان پاسخ داده شده است. در اینجا باید یادآور شوم که تاریخ شفاهی خاطره نیست، این نکته باریک و دقیقی است که هستی و هویت خاطره بر اظهار شخص از داشته‌ها و گذشته‌های ذهنی اش با خودش شروع می‌شود. تعبیری را که آقای رسولی برای تاریخ گذشته به عنوان منلوق به کار بردن دقيق نمی‌دانم، بلکه باید گفت تاریخ گذشته مبینی بر نقل است؛ یعنی نظام نقل بر گذشته و کلیت تاریخ‌نگاری ما حاکم بوده است. اما خاطرات در عالم منلوق، با خودگویی و از خودگویی شکل می‌گیرند، چه گفته بشوند یا نوشته شوند. متنها هستی و هویت تاریخ شفاهی بر دیالوگ استقرار و استواری می‌باشد؛ یعنی گفت و گویی دو طرفه. گفت و گویی گردانیده دقیقی برای «دیالوگ» نیست. شاید تعبیر همسخنی، همپرسنگی، همانندیشی، معادل دقیق تری برای «دیالوگ» باشد؛ یعنی ارتباط فعال که بر مقاهمه طرفینی مبتنی است و تاریخ شفاهی را میان دارنده خاطره و یاد، به عنوان راوی، و مصاحبه کننده (مورخ شفاهی) شکل می‌دهد. اگر این طور شد، دارنده یاد خودش در مقام و مبدأ سند جای دارد و نشسته است. تاریخ شفاهی حاصل فرایند مصاحبه است.



گذشته ما در حقیقت به نوعی تاریخ شفاهی است. بسیاری از اطلاعات تاریخی مورخان گذشته حاصل دیالوگ است. شما اگر «تاریخ بیهقی» را مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که او اطلاعاتی که می‌دهد حاصل گفته‌گویی خودش است. بنابراین تاریخ‌نگاری ما از نظر شیوه، ساخته‌ای شفاهی دارد. حتی در آثار به جا مانده تأکید بسیار بر ذکر راویان است؛ و بحث‌هایی که در خصوص روایات در تاریخ اسلام وجود دارد به نوعی مقوله تاریخ شفاهی را مطرح می‌کند. موضوعی که آقای کمری مطرح فرمودند تعریفی است جدید از تاریخ شفاهی مطابق دیدگاه خودش. عرض من این است که بحث تاریخ شفاهی نیاز به کار پیشتری دارد.

اقای کمری: من جسارتاً تکرار می‌کنم که عمدتاً تاریخ‌های گذشته روای و نقلی بوده‌اند و بکسویه؛ یعنی کسی گفته و دیگری نقل و ضبط کرده است.

که او کرده است بیشتر گردآوری خاطرات بوده، ضمن اینکه بسیاری از مطالبات در اظهارات پاسخ‌دهندگان و گویندگان خاطرات نیامده است. آقای شریف امامی در خاطراتش اشاره‌ای به صاحب لز بودن خودش نمی‌کند. متنها بودن، نگفتن یا اظهار نکردن یک موضوع لااقل به عنوان قرینه و ادله دست‌مایه کار تاریخ‌پژوه، که جامع و دقیق مسائل را پیگیری می‌کند. قرار می‌گیرد، که چرا این مطلب را اظهار نکرده است. اگر ما روش داشته باشیم و بتوانیم به درستی فهم کنیم، حتی در جایی که به اظهار دروغ و قول می‌ایم، خود آن دروغ دست‌مایه موضوع مطالعاتی در تاریخ است. یعنی ما از منطق به مفهوم می‌رسیم. این‌ها نکاتی است که می‌توان درباره تاریخ شفاهی گفت. آنچه هم آقای دکتر بیگدلی گفتند در خور توجه است. البته بحث تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری در ایران، داستان پررنجی است و پر از آب چشم. یکی از جهات توجه به

نبود و همین باعث شد که به طرح مباحث و مسائلی متنه شود که هر کدام در جای خودش بسیار مهم است. صحبتی از توصیف تاریخ شد و آنچه تحول است و در تاریخ اتفاق می‌افتد. صحبت از این شد که رابطه بین تاریخ و انسان‌ها چیست که خود این، رویکردی فکری و اندیشه‌ای است و آقای رسوی هم در بحث‌شان تاریخ را به عنوان متغير مستقلی در تحولات مورد توجه قرار دادند. حمه این‌ها در جای خود مباحثی اساسی است. آنگاه که تاریخ را یک قالب بینیم که در این ظرف و قالب تحولات بسیاری رخ می‌دهد، اگر در این قالب بتوانیم رابطه بین تغییرات اجتماعی و تحولات انسانی را در چارچوب رویکردهای فکری تحلیل کنیم، می‌توانیم به سترسازی تناسب تاریخ و انسان‌ها پی ببریم و از این منظر هم ما در آیات قرآن و دین اسلام شواهد بسیاری داریم، و قرآن تاریخ‌سازی را به عنوان تغییر انسان مذکور دارد. در اینجا بحاجت به سه نکته در بحث از تاریخ شفاهی توجه کرد: اول نگاه نظری به این مبحث می‌باشد که تلقی بندۀ بر این است که روی آن تممرکز حاصل شود. نکته دوم عبارت است از روش‌های ورود به مطالعات تاریخ شفاهی؛ یعنی آنجایی که ما موانع و آسیب‌ها را در حوزه مطالعات تاریخ شفاهی نگاه می‌کنیم؛ و بحث‌هایی که در این نشست مطرح شد این ضرورت را نشان داد. مطلب دیگر اشاعه و ترویج اطلاعاتی است که ما به آن می‌رسیم.

گری می‌گوید تاریخ شفاهی یک نظریه است که نشان می‌دهد مردم عادی و کتاب‌گذاشته‌شده چطور تاریخ‌ساز هستند. به عبارت دیگر تاریخ شفاهی بر گروهی تأکید می‌کند که معمولاً در تاریخ مکتب رها شده و پنهان مانده‌اند. ما اگر تاریخ را کوه بخی در نظر بگیریم که قسمت اعظم آن پنهان و در زیر آب است، تاریخ شفاهی می‌تواند چهره این اطلاعات پنهان را اشکار کند، اما قطعاً به همین میزان اهمیتی که دارد با آسیب‌ها و موانع بسیار حدی روپرداخت. از منظر بندۀ، تاریخ شفاهی به عنوان حوزه‌ای مطالعاتی که برای تاریخ‌نگار و محقق، منابع و اطلاعاتی دست اول، بی‌واسطه و پنهان — و نه صرفاً اطلاعاتی که از نخبگان و خاطرات آن‌ها به دست می‌آید — فراهم می‌آورد، می‌تواند در حوزه جامعه‌شناسی تاریخ قلمداد شود و یک موقع هم می‌تواند به مردود ساختن نگرش‌ها و نظریه‌هایی منجر شود که سال‌های سال در جایگاه غالب قرار داشته‌اند، درخصوص تاریخ ایران قبل از انقلاب اسلامی، مینا و اساس چارچوب‌های نظری که ما می‌توانیم به آن‌ها استناد کنیم قطعاً تاریخ شفاهی است. تحولات بعد از انقلاب اسلامی و مسائل دیگر در واقع نوعی پژوهش کیفی فرآیندی را سامان و جهت داده است. لذا تأکید می‌کنم که ورود به بحث تاریخ شفاهی نوعی تممرکز بر مصاديق خاص در حوزه نظری بحث را می‌طلبد که در این جلسه به شکل متعددی به آن توجه شد.

بعد از آن، منتها این منظر، رویکرد، و رهیافت، ما را به جایی می‌رساند که تاریخ کتبی نمی‌تواند برساند. شما براساس استنادی که در مجموعه‌های موجود در بایگانی استناد قبل از انقلاب وجود دارد، از شهریانی تا دادگستری و سواک، آن وضعیتی که سپری شده چیزی وجود ندارد، چیزی نمی‌بینید.

آقای خسروی‌بیگی: من فقط می‌خواستم ضرورت را بگویم که این دیدگاه الان وجود دارد که تاریخ تقلی به عنوان تاریخ شفاهی یا نوعی از تاریخ شفاهی قلمداد می‌شود. به نظر من «تاریخ یعقوبی» نوعی گفت‌وگویی فعال دارد، شما بخش‌هایی از «تاریخ بیهقی» را بینید. صحبت‌هایی که عرض می‌کنم نه به معنای این است که نقل روایات گذشته را تاریخ شفاهی قلمداد کنیم، بلکه غرض این است که دیدگاه‌های مغایر و مختلف مطرح شود. خود «تاریخ بیهقی» گفت‌وگویی دوطرفه و فعال است.

طبعی جمع‌آوری کننده یا جامع روایات زمان خودش است، حتی به حوزه نقد وارد نمی‌شود. کمال‌بنکه می‌بیند آن چیزی که تحت عنوان نظام حديث داریم اساساً و عمده‌ای است برگفت و نقل گوینده، و باور، اسکات و اقتاع شونده. مخاطب حديث شنواری کسی است که حدیث می‌گوید و در این روند از چند و چون و چرا و سان موضوع سخن میان گوینده و شونده برقرار نمی‌شود. این در حالی است که در تاریخ شفاهی گفت‌وگو، و بهتر است بگوییم «دیالوگ» برقرار می‌شود و نوعی «محاضره» مباحثه محدثه شکل می‌گیرد. آیا کسی که گفت سمعت عن فلان؛ یعنی از فلانی شنیدم معنی اش این است که در اصل و چگونگی مسأله با او هم به گفت‌وگویی فعال و بحث پرداخته است؟ اصلاً تاریخ شفاهی صورت فرایندی گفت‌وگو میان مورخ شفاهی و سند گویا (صاحب خاطره و یاد) است. ممکن است توسعه اگر بخواهیم پیشینه و پشتونهای برای تاریخ شفاهی درنظر بگیریم، بگوییم تاریخ روایی و نقای گذشته ما

آقای کمری: «تاریخ بیهقی» تاریخ شفاهی به معنی خاص کلمه نیست. اولاً دلیستگی مورخ به مسعود غزنوی را نمی‌شود انکار کرد و نیز معتقدات نویسنده را خیلی‌ها راجع به این کتاب حرف‌زده‌اند، از جمله خانم مریلین در کتاب «زندگی، زمانه و کارنامه بیهقی»، باسورث در کتاب «تاریخ غزنیان»، و حتی آقای میلانی، و هیچ‌کس نیکته که کار او تاریخ شفاهی است. حتی آقای دکتر یاحقی در مجلسی که شخصاً حضور



داشتم از مرحوم دکتر عبدالهادی حائری نقل کرددند که «تاریخ بیهقی»، کتاب شما اهل ادبیات است تا اهل تاریخ. «تاریخ بیهقی» عمدتاً ساختار ترکیبی مونولوگی و گزارش‌گون دارد، تلفیقی از نقل و مشاهده‌نویسی و خاطرپردازی. اما ساختار تألیف کتاب و زبان و رایت بیهقی در این کتاب منحصر به فرد و شگفت‌آور است؛ کما اینکه رازخانو به این موضوع اشاره کرده است (مقدمه مرحوم زرین‌کوب در کتاب «ایران بعد از اسلام»). پرسش بیهقی از شاهدان حاضر در صحنه ماجراهای و دقت‌اش در یافتن اقوال نقه و مشاهده او از واقعی ریختی خاص در تاریخ روایی است که نظری نداشته است. پرسش‌جوابی بیهقی برای روایت خاص خودش از تاریخ به معنای گفت‌وگویی امروزی — دیالوگ — در تاریخ نیست.

آقای عیوضی: اصولاً این بحثی که امروز مطرح شد در زوایای مختلف فراگیر بود و بر یک نکته تممرکز